

بررسی مضامین اجتماعی و اخلاقی در شعر غنی کشمیری

دکتر مرتضی حاجی مزدارانی*

معصومه ستارزاده**

چکیده

در باب جایگاه علمی و ادبی غنی، همین بس که شاگرد فیلسوف و حکیم بزرگی هم چون ملا محسن فانی است. مضامین حکمی و فلسفی موجود در شعر او، از چنان غنایی برخوردار است که خواننده را به تأیید درک و دانش متعالی شاعر وا می‌دارد. شعر غنی در کلیت، شعری حکمی و پر از اندرزهای اخلاقی است. از این رو، می‌توان شعر او را تالی شعر سعدی دانست. شعر غنی، گاه دچار چنان پیچیدگی‌های مضمون و معنا می‌شود که حتی شارحین شعر غنی نیز در گشودن دشواری‌های آن در می‌مانند. شعر این شاعر مسلمان، بیش از آنکه گواه حالات درونی‌اش باشد، وصف جهان بیرونی است. بنابراین، سخت است بتوان با شعرش، او را توصیف کرد و شناسنامه‌ای از او به دست داد. در این پژوهش با مطالعه اشعار غنی به روش توصیفی و تحلیلی، مضامین اخلاقی و اجتماعی موجود در اشعارش را استخراج و به تحلیل آنها پرداختیم.

کلید واژه‌ها: اجتماع، اخلاق، غنی، مضمون، سبک هندی

mazdarani_Mo@yahoo.com

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

Ma.sataarzadeh@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۲۵



مقدمه

زندگی‌نامه

ملاً محمد طاهر متخلص به «غنی» معروف‌ترین و بزرگ‌ترین شاعر پارسی‌گوی کشمیر است که در قرن یازدهم هجری می‌زیسته است. به قول بعضی از تذکره‌نویسان، نامبرده بالغ بر یک صد هزار بیت سروده ولی دیوان منتخب چاپی او که به دست ما رسیده، بیش از چند هزار بیت ندارد. (نگانی، ۱۳۵۲: ۷۸۱) به زعم اکثر پژوهشگران «تاریخ تولد غنی مشخص نیست» (او شاگرد شیخ محسن «فانی» (متوفی ۱۰۸۲ هجری) بود. «نگانی، ۱۳۵۲: ۷۸۱) با این همه، ظفرخان می‌نویسد که «اعظم» در «تاریخ اقوام کشمیر» نوشت «که غنی در ۱۰۴۰ هجری متولد شد و سوانح نگاران، مابعد این سال، ولادتش را تسلیم کردند، حال آن که از تجزیه شواهد داخلی و خارجی، عدم صحتش به چشم ما مجسم می‌شود و راه‌نمایی می‌کند که وی در اواخر دهه دوم قرن یازدهم، پا به عرصه وجود نهاد، چه؛ صحیح‌ترین تاریخی که برای مرگش معین کرده‌اند، سال ۱۰۷۹ هجری می‌باشد.» (ظفرخان، ۱۳۴۲: ۴۴)

احمد علی، مؤلف «مخزن الغرائب» می‌گوید که «غنی با ثقه شعرای ایران مثل میرزا صائب، کلیم و قدسی صحبت داشته..» (ظفرخان، ۱۳۴۲: ۴۶) با توجه به این سخن و تجزیه و تحلیل احوال و رخدادهای دوران زندگی این شاعران، می‌توان به این نتیجه رسید «که غنی در ۱۰۲۰ هجری یا چندی قبل از این متولد شد، زیرا کلیم در ۱۰۳۵ هجری در کشمیر وارد شد و همان‌جا در ۱۰۶۱ هجری رخت‌هستی را بر بست. هم‌چنین قدسی مشهدی در ۱۰۵۶ هجری از سرای ناپایدار به دارالقرار رهسپار گردید. لہذا اگر سال تولد شاعر را ۱۰۴۰ هجری تسلیم کنیم، توان گفت که شاعر ما، در سخن‌سرایی با آن‌ها صحبت و مسابقه می‌داشت.» (همان)

اکثر نویسندگان و تذکره‌پردازان، وفات او را در عنفوان جوانی ذکر دانسته‌اند. «شیرخان لودھی در «مرآة الخیال»، نوشته است: اما مرغ روحش، در عین شباب، به سرپنجه شاهین اجل گرفتار گردید، اعظم در «واقعات کشمیر» نوشت که: غنی در کمال جوانی قضا کرد.» (ظفرخان، ۱۳۴۵: ۴۴)



ظفرخان به درستی اثبات می‌کند که غنی در کهولت و بر اثر بیماری‌های مختلف از دنیا رفته است. «با مراجعه به بعض اشعار وی، یقین حاصل می‌شود که او احتمالاً به سنین کهولت رسیده؛ مبتلای امراض گوناگون و عوارض بوقلمون شد.

غنی نیز هم چون حافظ، فویبای سفر دارد. این فویبا چنان قوی است که حتی فکر دور شدن از کشمیر، او را می‌کشد. مرگ او، شبیه سکنه است. همین که او را به اجبار پادشاه هندوستان، به پایتخت فرا می‌خوانند، از شدت اندوه، از پای در می‌آید: طاهر نصرآبادی در تذکره خود می‌نویسد: «از صحیح القولی مسموع شد که پادشاه والاجاه هندوستان، به سیف خان؛ حاکم کشمیر، نوشت که غنی را روانه پایتخت نماید- سیف خان او را طلبیده، تکلیف رفتن به هند نمود- او اباء کرده و گفت: عرض کنید که دیوانه است. سیف خان گفت: عاقلی را چگونه دیوانه بگویم؟... او فی الفور گریبان خود را دریده، دیوانه وار روانه خانه شد و بعد از سه روز فوت کرد.» (همان: ۸۵۴)

البته با توجه به پژوهش دقیق ظفرخان، به نظر می‌رسد علت اصلی وفات غنی، پیری مفرط بوده، هر چند فویبای وی نسبت به سفر نیز، در چند جای دیگر از دیوان وی دیده شده است، حتی یک بار که از کشمیر به هند سفر کرد، چنان بی تاب شد که سرود:

کرده است هوای هند دلگیر مرا ای بخت رسان به باغ کشمیر مرا
با این همه، نمی‌توان چنین پنداشت که مرگ وی، تنها به دلیل ترس از جدا شدن از کشمیر بوده است. از سویی پیری چنان غنی را علیل کرده بود که به هیچ وجه تاب سفری طولانی را نمی‌آورده است.

چون شکست دست و پایم مرهمی دیگر نداشت

عاقبت بر خویش بستم تخته تابوت را

به هر حال، بنا به تحقیق «صحیح‌ترین سال وفات این شاعر نامدار، ۱۰۷۹ هجری است. یعنی سه سال قبل از مرگ استادش ملامحسن فانی. ولی محمد اعظم اختلافی دارد و به قولش، غنی هشت ماه بعد از وفات فانی، در ۱۰۸۳ هجری رخت حیات را به عالم ممت برد. لکن قطعه وفات این



شاعر شهیر که او نقل کرده است، تکذیب قولش می‌کند و آن قطعاً زیر است که مسلم در دیباچه دیوان غنی نیز نوشته است:

از فوت غنی گشت که و مه غمگین هر کس شده در ماتم او خاک نشین
تاریخ وفاتش ار پیرسند بگو پنهان شده گنج هنری زیر زمین
به حساب ابجد، اعداد مصرع آخرین که ماده تاریخ است، مساوی با ۱۰۷۹ می‌باشد. «ظفرخان، ۱۳۴۲: ۴۷»

نخستین تخلص غنی، طاهر بود. این تخلص را تا بیست سالگی در اشعار خود به کار می‌برد. (رجوع شود به: نگانی، ۱۳۵۲: ۷۸۱) سرخوش اما، بر آن است که نخستین تخلص شاعر، همان تخلص «غنی» است. وی می‌گوید: «غنی تاریخ ابتدائی شعر گفتن و تخلص یافتن اوست.» (ظفرخان: ۱۳۴۲: ۴۶) البته با توجه به اشعار وی، تخلص نخستش «طاهر» و دومین تخلص؛ «غنی» است. در دیوان منتخب او، تخلص طاهر را نیز می‌توان مشاهده کرد:

چنان گردید دامگیر گرد غربتم طاهر که ریگ شیشه ساعت بود خاک مزار من
گفت تاریخ وفاتش طاهر برد الهی ز جهان گوی سخن
آزاد بلگرامی، راجع به تخلص شاعر می‌گوید: «غنی به غنای طبیعی مجهول بود و با وصف بی دستگامی به حضور خاطر به سر می‌برد. از این جاست که غنی تخلص می‌کند. الحق همین سبب است که شاعر ما تخلص اولین خود را که طاهر بود، مبدل به غنی کرد و البته ممکن است که در ۱۰۶۰ هجری این تخلص ورزیده باشد.» (ظفرخان، ۱۳۴۲: ۴۷)

مطالعه دیوان او مشخص می‌کند در وفات میرالهی که در ۱۰۵۲ اتفاق افتاد، قطعه وفات وی را سرود، و در آن، از تخلص طاهر استفاده کرده است. لیکن در ۱۰۶۱ که کلیم از دنیا رفت، در قطعه وفات او، از تخلص غنی استفاده کرده است.



بحث اصلی و تحلیل

در باب جایگاه علمی و ادبی غنی، همین بس که شاگرد فیلسوف و حکیم بزرگی هم چون ملّا محسن فانی است. مضامین حکمی و فلسفی موجود در شعر او، از چنان غنایی برخوردار است که خواننده را به تأیید درک و دانش متعالی شاعر وا می‌دارد.

آنچه محقق است این است که وی در جمیع علوم متداوله، سرآمد روزگار شمرده می‌شد. مؤلف تذکره حسینی، از تحفه هند نامیده شدن شعر غنی سخن می‌گوید وقتی کسی از هند وارد ایران می‌شد، صائب از او سوال می‌کرد که از تحفه شعر غنی با خود چه آورده است. ظفرخان می‌نویسد: غنی قبل از ۱۰۴۲ هجری شاعری معروف بود و در محافل ادبی و شعری مقام بلند داشت. (ظفرخان ۱۳۴۲: ۴۶)

پروفسور ادوارد براون در تصنیف خود موسوم به تاریخ ادبی فارسی جلد چهارم یادآور شده است که میان شعرای فارسی زبان هند فقط دو شاعر مستند هستند: یکی امیر خسرو و دیگری غنی کشمیری.

سبک بیان غنی در سروده هایش کاملاً مطابق با خصیصه‌های بارز سبک هندی است. شعر او نیز به تبع سایر مدح‌گریز در شاعران سبک هندی شعر مضمون است نه موضوع؛ مضامین اعجاب‌انگیز این شاعر درویش مسلک خیال‌انگیز و باریک‌او که در زمینه اخلاق، غزلیات و تک‌بیتی‌های ناب و بکرش آشکار می‌شود. مضامین بدیع تصوف، فقر و ماورائیت است؛ گاه آمیخته به تعقید و ابهام است. دیوان اشعار او سراسر مشحون است از نازک‌بندی‌های تعبیرات و اصطلاحات و ترکیبات ویژه و ارسال‌المثل‌های ناب. او شاعری مستند و مسلم است از این روی عده‌ها کثیری از سخنوران به تضمین اشعار او پرداخته‌اند. انواع زیورهای لفظی و معنوی با بسامدهای گوناگون چاشنی ذمّ سرق و تکرار و، سخنش شده و بر حلاوت معانی و لطافت الفاظ وی افزوده است. دیدگاه وی در مورد شاعری ضرورت تلمذ نزد استادان فن از اشعارش دریافت می‌شود.



بازتاب مضامین اجتماعی در شعر غنی

شعر قریب به اتفاق شاعران سبک هندی مملو از یأس و نومییدی است و از این نظر شباهت زیادی به شعر رمانتیک‌های اروپا دارد. شعر رمانتیک‌ها نیز پر از یأس، شکست، ناکامی و رنج بود و علت این شباهت، شباهت زندگی این دو گروه از شاعران جهان است؛ شاعران سبک هندی و رمانتیک‌ها، هر دو زاییده نخستین مرحله شهرنشینی: ۱۳۶۷ جامعه بازرگانی و متمرکز بودند و به همین سبب هر دو گرایش‌های فردگرایانه داشتند (شمس لنگرودی، ۱۲۱)

گرچه برای اظهار نامرادی و یأس در تمام دیوان‌های شعری نمونه‌ای می‌توان یافت اما این اظهار یأس و ناامیدی در دیوان شاعران سبک هندی یک ویژگی سبکی به شمار می‌رود که بسامد بالایی دارد و دیوان غنی کشمیری نیز از این معنی قابل توجه است. چنانکه در ابیات مشهود است.

بر روی زمین هیچکس آسوده نباشد گنجی بود آرام که در زیر زمین است

سخت دلبستگی‌ای داشت به بالم صیاد تا نشد بالش او پُر ز پَرَم، خواب نکرد

مرا چون آسیا خوش دستگاهی در تهیدستیت که روزی آورد در خانه من میهمان از خود

در بیان شکوه از بخت

بخت شورم شده از بس که گلوگیر غنی گر چکانی به لبم شیر نمک آب شود

گله از سختی زندگی

در شب زلف تو خواب خوش نصییم کی شود خار می‌روید ز پهلویم به سان شانه‌ها

در زندگی به خواب نبیند کسی غنی آسایشی که دل ز پس مرگ دیده است



می‌پذیرد ز خموشی دل بی نور صفا گشت فریاد بلندی نفس سوخته ام

اخلاق در آینه شعر غنی

یکی از عناصر اساسی در غزلیات غنی که نقش فعالی در مضمون سازی اشعار او دارد تلمیح به داستان‌ها و تاریخی، عرفانی: عیسی مسیح، حضرت یعقوب، یوسف و زلیخا، فرهاد و شیرین، خضر نبی، شخصیت‌های مذهبی جمشید و... است. از جمله این تلمیحات رایج می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن که روشنکرد نوردیده‌اش چشم زلیخارا

خارا ز سخت جانی فرهاد ساخت رو بر سنگ خاره صورت شیرین بهانه ایست

دم جانبخش او تارنگ حیرت ریخت در عالم زمهر آینه در پیش نفس دیدم مسیحا را

نه دار آخرت نی دار دنیا در نظر دارم ز عشقت کار چون منصور با دار دگر دارم

در شعر غنی تمثیلات فراوانی به کار رفته است. او همواره در اندیشه پیوند عالم مجردات به عالم محسوسات است و شعر او پیوند تنگاتنگی با واقعیت‌های موجود در متن زندگی دارد. ابیات ذیل شاهد موثقی بر این مدعاست:

هر که پابند وطن شد می‌کشد آزارها پای گل اندرچمن دائم پرست از خاراها

بر تواضع‌های دشمن تکیه کردن ابله‌یست پای بوس سیل از پا افکندن دیوار را



غزل ذیل نمونه ای از جمله غزلیات پر مغز و بلند غنی است از فراز اشعار او گزینش شده و نشانگر ذهن خلاق و اندیشه عرفانی و فلسفی اوست:

جنونی کو که از قید خرد بیرون کشم پا را
کنم زنجیربای خویشتن دامن صحرا را
به بزم میپرستان محتسب خوش عزتی دارد
که چون آید به مجلس شیشه خالی می کند جا را
اگر شهرت هوس داری اسیر دام عزلت شو
که در پرواز دارد گوشهگیری نام عنقا را

به بزم میپرستان سرکشی بر طاق نه زاهد
که می ریزند مستان بیمحبا خون مینا را

شکست از هر در و دیوار میبارد مگر گردون
ز رنگ چهره ما ریخت رنگ خانه ما را

ندارد ره به گردون روح تا باشد نفس در تن
رسایی نیست در پرواز مرغ رشته در پا را

غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن
که روشن کرد نور دیدهاش چشم زلیخا را
شعر غنی، در کنار شعر بیدل، دو نمونه ممتاز شعر شاعران غیرفارسی زبان است. اشعارش منحصر به عشق بازی و جوانی و شراب لعل فام نیست، بلکه موضوعات متنوعی دارد از آن جمله؛ در امور اخلاقی و تربیتی و حکمی-کارگر و کشاورز و حتی سوزن و رشته نیز رل مهمی را در آن بازی میکنند- مثلاً این خطاب لطیف و دقیق در مورد سوزن:

همچو سوزن دایم از پوشش گریزانیم ما
جامه بهر خلق می دوزیم و عریانیم ما
یا این شعر که میگوید:

روزی ما می شود آخر نصیب دیگران
طالع برگشته همچون آسیا داریم ما

در اشعار زیر مطالب فلسفی را به وسیله تمثیلات زیبا و هنرمندی خاصی اظهار نموده است:

روشن به قناعت شود آئینه باطن
ماهی که دل افروز بود نان جوین است



تربیت را چه اثر گر نبود استعداد آسیا صاف چو آئینه نگرده ز غبار

هر کس که به خویشتن گمانی دارد چون درنگری عیب نهانی دارد

عمریست که در باغ جهان گردیدم هر میوه که دیدم استخوانی دارد

مضامین عرفانی نیز در اشعارش فراوان است توصیفی که از عزلت و خلوت و فقر و جز آنها نموده
 است، از معانی صوفیانه و عارفانه به شمار می‌رود.

یوسف مصر تجرد داند پیرهن هیچ کم از زندان نیست

عاشق به فنا سیر ز معشوق نگرده ماهی طلب آب کند گر چه غذا شد

سالک نرسد بی مدد پیر به جایی بی زور کمان ره نبرد تیر به جایی

غنی کوشیده تا با خلق معانی باریک و مضامین بدیع و خیال انگیز، به غنای شعری خویش بیفزاید.

تمثیل و ارسال المثل‌های زیبا نیز در شعر او دیده می‌شود، چنانکه نگارنده «تذکره نتایج الافکار»

«غنی را تمثیل گویی بی نظیر و اشعار آبدارش را یکسر دل پذیر می‌داند.» (همان: ۸۵۴)

عزلت غنی و دوری از مردم، به شعر وی، رنگ و بوی عرفانی میداد. از سویی، فرصت کافی برای

درهم آمیختن با عامه ی مردم برای وی فراهم آمد، از این رو، مضامین تازه ای که مربوط به

زندگی ساده روستایی است، در شعر غنی پدیدار شد.

شعر غنی، سرشار از کاربرد اشیاء، نظیر؛ آینه، شمع، سوزن و... است. از این میان، آینه یکی از

محبوب ترین اشیائی است که غنی با آن مضامین زیبایی خلق کرده است.

نیست حاجت که بگیرند به زر آینه را می‌دهد رنگ رخم زر به سپر آینه را



ساخت در پرده زنگار نهان چهره خویش کرد تر شرم رخ یار مگر آینه را
 شعر غنی در کلیت، شعری حکمی و پر از اندرزهای اخلاقی است. از این رو، میتوان شعر او را
 تالی شعر سعدی دانست.
 شعر غنی، گاه دچار چنان پیچیدگی‌های مضمون و معنا می‌شود که حتی شارحین شعر غنی نیز در
 گشودن دشواری‌های آن در می‌مانند.

محتسب ستیزی غنی

غنی، به شدت با زهد ریایی محتسب می‌جنگد و گاه و بیگاه، او را به تمسخر می‌گیرد:
 محتسب خواهی کنی بیکار گر خمار را شیشه‌های دانه انگور می باید شکست

تا آب رخ محتسب شهر نریزد ما کشتی می را نتوانیم روان کرد

محتسب بر در میخانه نشستن دارد شیشه دانه انگور شکستن دارد

مذهب غنی

شعر این شاعر مسلمان، بیش از آنکه گواه حالات درونی اش باشد، وصف جهان بیرونی است.
 بنابراین، سخت است بتوان با شعرش، او را توصیف کرد و شناسنامه ای از او به دست داد. غنی
 کمتر به معرفی خود می‌پردازد. شعر وی، گاه دارای تناقضات عجیبی است، مثلاً اگر جایی شاهدهی
 بر تشیع خود به دست می‌دهد، نظیر:

به دور ماه رخت شمع هر کجا باشد گلیم بخت سیاهش به زیر پا باشد

کسی به روز جزا سرخ رو تواند شد که خاک پای شهیدان کربلا باشد



شود به راه یقین پیر دستگیر تو را امام سبچه گراز خاک کربلا باشد
 در جایی دیگر، شاهدی بر سنی بودن خویش به دست می‌دهد:
 دفع شد وسواس خاطر از نماز با حضور ما به دست بسته وا کردیم قفل بسته را
 که این بیت اشارای است به حالت نمازگزار در هنگام خواندن حمد و سوره. نشانه سنی مذهب
 بودن شاعر.
 در جایی دیگر، اشاراتی به عقاید مذهبی خویش دارد که مطابق عقاید امامیه است، از این جهت،
 احتمالاً در کلام، پیرو معتزله است.

تاریخ سیاسی دوران حیات غنی

در باب زندگی، مذهب و حتی تاریخ وفات غنی، آشنایی با پادشاهان گورکانی هند (بابریان)، از
 ملزومات هر پژوهشی است. با توجه به تاریخ وفات غنی، به نظر می‌رسد که او هم دوره اورنگ
 زیب و پدرش شاه جهان بوده است. به ویژه آن که تاریخ وفات غنی در ۱۰۷۹ هجری، دوران
 فرمان‌روایی اورنگ زیب است. دلیل اهمیت تاریخ بابریان، علاوه بر نقشی که در تاریخ هند داشته
 اند، کارکرد ویژه آن‌ها در گسترش فرهنگ و هنر ایرانی در هندوستان است.
 بابریان (یا گورکانیان/ تیموریان هند) خاندان ترک نژاد مسلمان که از ۹۳۲ تا ۱۲۴۷ برافغانستان و
 هندوستان حکومت کردند. این خاندان به سبب انتساب به تیمور، در منابع اروپایی، «مغولان هند»
 خوانده شده‌اند. پایه‌گذار این سلسله، بابر، فرزند عمرشیرخ، ترک جغتایی بود. او به سبب
 درگیری‌های داخلی با خان هایش ناگزیر به ترک قندهار شد و به سبب قدرت گرفتن خان اوزبک
 و حمله‌های او به قندهار و اطراف آنجا از ۹۰۳ تا ۹۱۰ در جایی قرار نداشت تا این که در ۹۱۰ به
 کابل رفت اما حاکم آن جا، شجاع بیگ که دست‌نشانده سلطان حسین بایقرا بود، او را به شهر راه
 نداد، از این رو بابر از سلطان حسین درخواست کمک کرد. سلطان حسین نیز از شجاع بیگ
 خواست تا کابل را به بابر واگذارد و از همین زمان بود که بابر توانست در ۹۱۳ با کمک شاه
 اسماعیل صفوی، سمرقند را تسخیر کند و تا ۹۳۵ حکومتش را تا هندوستان گسترش دهد. پس از



بابر، در ۹۳۶ همایون به حکومت رسید که از سویی با برادرانش، به ویژه، کامران میرزا، حاکم کابل و قندهار، و از سویی دیگر با شیرخان (شیرشاه) سوری، گرفتار دشمنی‌ها و نبردهای مداوم بود. همایون در این نبردها شکست خورد و در ۹۵۱ به دربار شاه طهماسب صفوی پناه برد و قلمرو بابران به دست سوریها افتاد. در ۹۶۲، همایون، با یاری شاه صفوی دوباره کابل را تصرف کرد و سپس بر پنجاب، دهلی تسلط یافت، اما اندکی بعد درگذشت (حک: ۹۶۳۱۰۱۴) و اکبر پسر چهارده ساله‌اش از همسر ایرانی او، حمیده بانو بیگم، جانشین پدر شد. در زمان اکبر، حکومت بابران به بالاترین درجه اعتبار رسید. در آغاز، بیرام خان که شیعی مذهب بود سرپرستی اکبر را به عهده گرفت؛ و این در درباری که بیشتر سنی بودند، موجب تنش شد. گویا، به همین سبب، اکبر در ۹۶۸ او را برکنار کرد و خود زمام امور را به دست گرفت. پس از چندی، بر لودی‌ها پیروز شد و سرزمین‌های از دست رفته را به دست آورد؛ سپس پایتخت را از دهلی به آگره منتقل کرد. او در فاصله ۹۷۱ تا ۹۸۴، گجرات، راجپوت و بنگال را تسخیر کرد و به یاری ابوالفضل، وزیرش، شورش‌های آن نواحی را فرونشاند و نظم را برقرار ساخت. با درگذشت داودخان کررانی، بنگال که منطقه بی طرفی میان قلمرو بابران و سرزمین دکن بود، ضمیمه هند شد. بدین ترتیب، در زمان اکبر هند به بیشترین حد وسعت خود رسید. او برای حکومت بر چنین سرزمین وسیعی قانون‌های جدیدی وضع نمود، و هند را به پانزده ایالت تقسیم کرد.

اکبر در دوره حکمرانی اش، رفتار پسندیده‌ای داشت. او که از سواد خواندن و نوشتن بی بهره بود، دربار خود را محل آمد و شد ادیبان و عالمان کرد و به تدریج تحت تأثیر وزیرانش، ابوالفضل و برادر او فیضی، هم چنین بر اثر نفوذ افکار اروپاییان در دربار هند نوعی تسامح دینی پیدا کرد که برخی آن را کنار نهادن اسلام تلقی کردند، و به شورش‌هایی دست یازیدند که اکبر آن‌ها را فرونشاند، و سرانجام، در ۹۹۰ دین الهی خود را اعلام کرد اکبر در سال‌های ۹۹۴ تا ۱۰۱۰ با تصرف شهرهای خاندیش، اورپسه، برار، احمد نگر و دسیرگره، قلمرو خود را گسترش داد و بالاخره در ۱۰۱۴ درگذشت و در قریه سکندر، در جوار آگره، به خاک سپرده شد. پس از اکبر، پسر بزرگش جهانگیر که در زمان پدر ادعای سلطنت داشت، بر تخت نشست. او در آغاز گرفتار ادعای پسرش، خسرو، برای تاج و تخت شد، اما براو تسلط یافت. سپس شورش سیک‌ها را با



کشتن رهبر آنان، گورارجن سینگه، فرونشاندن و همین عمل، کینه‌ی سیک‌ها را نسبت به پادشاهان بابری برانگیخت. در طول حکمرانی جهانگیر، برخی از ایالت‌ها از هند جدا شدند؛ غلامی حبشی، به نام ملک عنبر، احمدنگر را تسخیر کرد. بعضی از شهرهای دکن نیز از دست رفت. در همین زمان، به دلیل ادعای ایران بر قندهار، جهانگیر ناگزیر در کابل اقامت گزید. در ۱۰۳۰، خرم، ملقب به شاه جهان، برخی از ایالت‌ها را دوباره تصرف کرد؛ اما سال بعد که شاه عباس قندهار را تسخیر کرد، شاه جهان از فرمان پدر، مبنی بر بازگرداندن این شهر، سرپیچید و آشکارا ادعای سلطنت کرد. جهانگیر قدرت اکبر را نداشت و تحت نفوذ همسر ایرانی اش، نور جهان بود که به تدریج سررشته حکومت را به دست گرفت و خانواده و نزدیکان ایرانی اش را در امور مملکتی هند دخالت داد و در زمان او بسیاری از رجال ایرانی به هند رفتند و به مناصب مهمی در دربار بابران رسیدند با مرگ جهانگیر در ۱۰۳۷، شاه جهان به سلطنت رسید. او که از آغاز گرفتار کشمکش‌های داخلی با برادران بود، شورش خان جهان سوری، نایب السلطنه دکن، و شورش مراته‌ها را سرکوب کرد و در ۱۰۴۵ با بیجاپور پیمان صلح بست. سپس اورنگ زیب را فرمانده کل و نایب السلطنه دکن کرد و برای پس گرفتن قندهار و بلخ، به لشکرکشی بی ثمری دست زد. بیماری شاه جهان در ۱۰۶۷ موجب بروز کشمکش میان پسران او شد، تا این که اورنگ زیب، ملقب به عالم‌گیر (حک: ۱۰۶۸۱۱۱۸) بر تخت نشست. اما پیش از آن، شیواجی، رهبر مراته‌ها، دکن را غارت کرد؛ گرچه در ۱۰۷۶ تسلیم بابران شد. در ۱۰۸۲، هنگامی که اورنگ زیب شورش‌های یوسف را در حسن آباد سرکوب می‌کرد، شیواجی باردیگر دکن را تاراج و اعلام استقلال کرد. در ۱۰۹۳، اورنگ زیب، به دکن بازگشت و ۲۵ سال در آنجا گرفتار جنگ و گریز بود، تا سرانجام دکن را به قلمرو بابران بازگرداند اما اورنگ زیب به دلیل تحت فشار قراردادن شیعه‌ها و هندی‌ها و با کنار گذاشتن رجال ایرانی از مناصب مهم دولتی پایه‌های حکومتش را ضعیف کرد و در هند و به ویژه ایالات جنوبی آن اغتشاشات بسیاری روی داد. از همین دوره، قدرت پادشاهان بابری، به دلیل جنگ‌های طولانی و صرف هزینه‌های زیاد، روبه کاهش گذاشت. اورنگ زیب در ۱۱۱۸ در اورنگ آباد درگذشت و پسرش محمد معظم، ملقب به شاه عالم بهادرشاه بر تخت نشست.»



این که غنی به مقام ملک الشعرائی نرسیده است، شاید به دلیل این است که عمری زیر سایه شهرت صائب زیسته است. نکته این جاست که چرا او را شاعر دربار نمی دانند و نمی بینند. غنی، شاعر دربار نیست. چه او مدیحه سرا نیست. او افتخار می کند که از کسی صله ای نگرفته است: غنی چرا صله شعر از کسی گیرد همین بس است که شعرش گرفت عالم را در حقیقت وی مدیحه گوئی را موجب ننگ و گرفتن صله را باعث بدنامی می پنداشت: ممنون دست کوتاه خویشم که پیش کس بیرون نکرد سر ز گریبان آستین (نگانی، ۱۳۵۴: ۷۸۱-۷۸۰)

حتی شاعری هم چون صائب که به دربار پادشاه بابری هندوستان متصل بود، خواهشی برای پیوستن وی به دربار نکرده بود. غنی حتی با حاکم کشمیر، سیف خان نیز مراوده ای نداشت. اما از برخی از ابیات دیوان غنی برمی آید که وی برای مدت کوتاهی به پایتخت بابرین مهاجرت کرده است.

ادبیات در دوره گورکانیان هند

دوره بابرین، نقطه ی اوج گسترش ادبیات فارسی در هند است. در دوره پادشاهی همایون (۹۳۷۹۶۴)، به ویژه پس از بازگشت او از تبعید اجباری به ایران، اهمیت زبان فارسی افزایش یافت و روند فارسی گرایی بر تمام جنبه های فرهنگ هندی اسلامی اثر نهاد. تا دوره اکبر، برتری زبان فارسی آن چنان تثبیت شد که در ۹۹۰، در تمام قلمرو امپراتوری بابرین، زبان رسمی و دیوانی اعلام شد.

در این دوره، آثار منظوم رواج بیشتری داشت. عامل مهم در غنای شعر بابری، مهاجرت برخی از شاعران ایرانی به هند بود که بیشتر آنان از حمایت اشراف برخوردار گردیدند اما شکوفایی واقعی شعر بابری از دوره اکبر آغاز شد که بسیاری از شاعران برجسته از جمله غزالی مشهدی (متوفی ۹۸۰)، فیضی (متوفی ۱۰۰۴) و عرفی (متوفی ۹۹۹) را به دربار خود دعوت کرد. مهاجرت شاعران ایرانی در دوره سلطنت جهانگیر و شاه جهان، هم چنان ادامه یافت. طالب آملی (۱۰۳۶) مهمترین شاعر دربار جهانگیر، ملک الشعرای دربار او بود. صائب (متوفی ۱۰۸۱)، که مشهورترین شاعر



ایرانی سده یازدهم محسوب می‌شود، جایگاه خاصی در دربار شاه جهان داشت. در دوره پادشاهی اورنگ زیب، حمایت رسمی از شاعران پایان یافت و مقام ملک الشعرائی منسوخ شد. اما یکی از مشهورترین شعرای سبک هندی در دوره او، بیدل دهلوی (۱۰۵۴۱۱۳۳) بود که اشعارش نمایانگر اوج سبک هندی است. گرچه در این دوره سبک هندی در شعر فارسی به کمال رسید، مکان و چگونگی پیدایش و نضج این سبک به بحث نیاز دارد. از قرن دوازدهم به بعد، اهمیت زبان اردو پیوسته روبه فزونی نهاد و جایگزین فارسی به عنوان زبان ادبی شد؛ با این همه نفوذ مستمر زبان فارسی به عنوان بخشی از فرهنگ هندی اسلامی و ظهور بسیاری از شاعران دوزبانه که به فارسی و اردو شعر می‌سرودند، آشکار است. غالب دهلوی (۱۲۱۲۲۸۵) شاخص‌ترین شاعر دوزبانه بود. افزون بر سرودن شعر، تاریخ‌نگاری و نوشتن شرح حال، در متون ادبی دوره باری جایگاهی ویژه دارد.

آثار تاریخی این دوره را می‌توان به سه دسته بزرگ تقسیم کرد. تاریخ‌های جهانی، تاریخ‌های عمومی و تاریخ‌های سلسله‌های خاص. از مشهورترین تاریخ‌های گروه نخست تاریخ الفی است و در گروه دوم طبقات اکبری، منتخب التواریخ و گلشن ابراهیمی (= تاریخ فرشته) از جمله آثار معروف اند که اهمیتی خاص دارند. از مهم‌ترین متون تاریخی گروه سوم، تذکره همایون و اکبر است. برجسته‌ترین تاریخ دوره باری و یکی از بزرگ‌ترین تاریخ‌های نوشته شده درهند، اکبرنامه ابوالفضل علامی (متوفی ۱۰۱۱)، در شرح مفصل زندگی اکبر و رخدادهای سلطنت اوست. آیین اکبری نیز کتاب برجسته دیگری از همان نویسنده است که به اوضاع اجتماعی، فرهنگی و دیوانی دوره اکبر پرداخته است. کتاب مهم دوره جهانگیر، اقبالنامه جهانگیری تألیف معتمدخان (متوفی ۱۰۴۹) و تاریخ‌های عمده دوره شاه جهان، پادشاه-نامه اثر لاهوری و عمل صالح تألیف محمدصالح است. در زمان اورنگ زیب، محمد کاظم (متوفی ۱۰۹۲) کتابی به نام عالم‌نامه نوشت که محمدساقی مستعدخان (متوفی ۱۱۳۶) ادامه‌ی آن را نگاشت. و در مآثرعالم‌گیری رویدادهای دوره باری را تا پایان سلطنت اورنگ زیب بیان کرده است.

یکی از ارزنده‌ترین متون شرح حالی، مآثرالامرا تألیف عبدالرزاق اورنگ آبادی (متوفی ۱۱۷۱) است که دایرة المعارف گونه‌ای در برگیرنده یادداشت‌هایی درباره بزرگان و اشراف دوره باری



از زمان اکبر تا روزگار نویسنده است. از دیگر گونه‌های ادبی که در دوره بابری اهمیت یافت، انشای بود که نخستین نمونه آن نامه‌های ابوالفضل است. این اثر به سبب سبک ساده آن که با سیاق کلام متکلف و خشک آثار تاریخی تفاوت دارد شایان توجه است. دوره بابریان، همچنین شاهد رشد ترجمه در راستای برگرداندن آثار ادبیات هندی به زبان فارسی بود. نهضت ترجمه، مانند دیگر زمینه‌های ادبیات، پیشرفت خود را از دوره اکبر آغاز کرد که به گفته ابوالفضل، اکبر مشوق ترجمه آثار هندی به فارسی بود. مهم‌ترین این متون عبارت‌اند از حماسه مه‌بهاراتا (با عنوان فارسی «رزم‌نامه») و رامایانا مجموعه‌ای از افسانه‌ها، با عنوان «نامه‌ی خردافروز» ترجمه بدآونی. سبک مسلط نثر بابری شباهت‌های خاصی با نثر فارسی در ایران دارد؛ و آثاری چون تاریخ و صاف و ظفرنامه بیان‌کننده این امر است.

غنی و هم عصرانش

اکثر تذکره‌نویسان برآنند که صائب و غنی هم عصر بوده‌اند و با هم مراداتی داشته‌اند. چنان‌که صائب «از دیوانش، دو صد بیست (۲۲۰) [بیت] انتخاب نموده، در بیاض خود رقم کرد.» (ظفرخان، ۱۳۴۲: ۴۶) درباره این مرادوات و ملاقات دو شاعر حکایات عجیبه گفته‌اند که با حقیقت وفق نمی‌دهد و عقل سلیم از تسلیم کردن آن‌ها خودداری می‌کند. (همان) یکی از این حکایات، حکایت ذیل است: «چون ملک-الشعراء میرزا صائب تبریزی به همراهی ظفرخان به کشمیر رفت با این نایغه کشمیر ملاقات کرد و بسیار تحت تاثیرش قرار گرفت. بعد چندین شعر در استقبال غزل‌های غنی ساخت شاعر کشمیر یک نسخه دیوان منتخب خود را به میرزا تقدیم نمود به قول حسن مرادآبادی چون نظر ملک الشعراء بر این شعر غنی افتاد که می‌گوید:

حسن سبزی به خط سبز مرا کرد اسیر دام هم‌رنگ زمین بود گرفتار شدم
چنان خوشش آمد که بنا به روایت، حاضر شد تمام دیوان غزلیات خود را در مقابل آن عوض کند.» (نگانی، ۱۳۵۲: ۷۸۲-۷۸۱)

بعدها این رابطه مستحکم‌تر نیز شد. چنان‌که مؤلف تذکره حسینی گفته بود، صائب در ایران، همیشه منتظر ارمغانی از اشعار غنی بود که مسافران بازگشته از هند برای او می‌آوردند.



رابطه غنی و کلیم، رابطه‌ای عاطفی تر است چه آن دو در کشمیر بیشتر با هم مرادوه داشته‌اند. حتی در مجلسی که او و قدسی خراسانی و ملامحسن فانی به همراه بزرگان شعر و ادب و حکمت کشمیر تدارک دیده بودند، همیشه در کنار هم حاضر می‌شدند. بالأخره، در وفات کلیم، ماده تاریخ مشهور غنی یکی از زیباترین ماده تاریخ هاست.

غنی و عزلت

سخن سرایان معاصرش قصیده سرایی پادشاهان و مدحت گویی امراء و اعیان را وسیله‌ی کسب معاش و نشانه امتیاز می‌دانستند ولی او مردی با وقار و دین دار و فقیرمنش و قانع بود. بنابراین در تمام زندگی‌اش نه قصیده‌ای ساخت و نه در مدح کسی سخنی پرداخت:

به چشمم آب و رنگی نیست خوان پادشاهان را

که دارد کاسه درویش نعمت‌های الوان را

چشم کرم مدار ز شاهان که جز نمند آینه خلعتی ز سکندر نیافته است
 (نگانی، ۱۳۵۴: ۷۸۱-۷۸۰)

نامبرده کلبه‌ی کوچکی داشت و گوشه‌گیری را ترجیح می‌داد. وقتی خارج از کشور مسافرت کرد، خیلی دلتنگ شد و اظهار داشت:

کرده است هوای هند دلگیر مرا ای بخت رسان به باغ کشمیر مرا

او خود به ریاضت متمایل است:

بی ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل تا کدو خشک نگردید می‌ناب نیافت

دوران پادشاهی اورنگ زیب، بر خلاف دوران درخشان پدرش، فرهنگ و هنر و ادبیات چنان به اضمحلال رفت که از آن پس چهره‌ی درخشانی در هنر و ادبیات هند پدیدار نشد. چندان بعید نمی‌نماید که عزلت غنی و دوری از دربار، با دوران سیاه اورنگ زیب مرتبط بوده باشد. به هر



روی، نه طبع منبع غنی اجازه پیوستن او را به دربار اورنگ زیب می‌داد و نه پادشاه چندان مشوق هنر و فرهنگ بود تا غنی مجذوب دربار این پادشاه شود. دربار اورنگ زیب، خالی از چهره‌های شاخصی نظیر صائب و کلیم بود و جریان ادبی در شبه قاره دچار فترت شده بود، از دیگر سو، جنگ‌ها و کش مکش‌های داخلی، فرصت چندانی برای توجه به هنر و ادبیات نمی‌داد.

نتیجه‌گیری

سبک بیان غنی در سروده‌هایش کاملاً مطابق با خصیصه‌های بارز سبک هندی است. شعر او نیز به تبع سایر مدح‌گرایان در شاعران سبک هندی شعر مضمون است نه موضوع شعر غنی، بیش از آنکه گواه حالات درونی‌اش باشد، وصف جهان بیرونی است. بنابراین، سخت است بتوان با شعرش، او را توصیف کرد و شناسنامه‌ای از او به دست داد. در شعر غنی تمثیلات فراوانی به کار رفته است. او همواره در اندیشه پیوند عالم مجردات به عالم محسوسات است و شعر او پیوند تنگاتنگی با واقعیت‌های موجود در متن زندگی دارد. شعر غنی در کلیت، شعری حکمی و پر از اندرزهای اخلاقی است. از این رو، میتوان شعر او را تالی شعر سعدی دانست.

منابع و مأخذ

- ظفرخان، محمد، (۱۳۴۲)، غنی کشمیری، ادبیات و زبان‌ها، هلال، تیرماه، شماره ۴۳، از ۴ تا ۵۱.
- نگانی، سدار، (۱۳۵۴)، ملا غنی کشمیری، نشریه ادبیات و زبان‌ها؛ وحید، آبان، شماره ۱۸۵، از ۷۸۰ تا ۷۸۲ از ۸۵۴ تا ۸۵۴ لینک ثابت:

<http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/۲۰۴۶۷۱>.

- شمس لنگرودی، محمد، (۱۳۶۷)، گردباد شور جنون، تهران، نشر چشمه، چاپ دیا.
- شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۶۶)، صورخیال در شعر فارسی، چاپ سوم، تهران: نشر آگاه.
- براون، ادوارد، (۱۳۱۶)، تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر، ترجمه رشید یاسمین، تهران، روشنایی.